

چند اصطلاح «دیوانی»

در اشعار حافظ

سیدحسین هاشمی زاد

توجه داشت.^۲

حافظ از جمله شاعرانی است که شعرش مصداق بارز و نمونه تمام عیار چنین تعریفی از شعر و دست یابی به «چه گونه گفتن» است. هرچند «چه گفتن» های او خود جهانی از هنر و معرفت است اما «چه گونه گفتن» های او دنیایی شگفت و غیر قابل تصور است.

با آن که در نوشته‌ها و مقالات حافظ پژوهان و سخن سنجان، مکرر به بسیاری از نکات بدیع در شعر خواجه از جهات مختلف با دیدگاه‌های گونه‌گون اشاره شده، باین حال پژوهنده علاقه مند، بس سال‌ها و قرن‌های دیگر نیز پس از جولان و سیر در افق فکر حافظ و آشنایی بیشتر با ذهن و زبان او، ره توشه برخوانند گرفت و دست سخاوتمند لسان الغیب را بر سر خود خواهند یافت و به جرأت می‌توان گفت که در دیدگاه‌هایی چون «حافظ بس»^۳ رنگ آشنایی و مهر، به چشم نمی‌خورد. در حقیقت، شعر حافظ مصداق همان تعریفی است که نیما یوشیج از شعر زلال و قابل قبول ارائه داده و آن را به منزله‌ی رودخانه‌ی دانسته که هر کس می‌تواند به اندازه‌ی گنجایش پیمانه‌ی خود از آن آب بردارد بی آن که از رودخانه چیزی کم شود.

حافظ، دانسته‌های عمیق عرفانی، فلسفی، نجومی، طبی، شرعی و بسیاری از معانی دیگر را در منشور بلورین واژه‌ها متجلی نموده است. گفتیم منشور بلورین، از آن سبب که بسیاری از شاعران، حتی سخنوران طراز اول قلمرو شعر فارسی، بامهارتی خاص و کم نظیر، از پیوند و ترکیب عناصر زبانی و واژگانی در شعر خود آینه‌ی ای روشن ساخته‌اند که هر کس باید از روبرو به آن آینه بنگرد تا به رمز و رازها و اندیشه‌ها و خیالات و تصویرهای بدیع شاعر پی ببرد و مسلّم است در چنین وضع و حالی نگرنده در آینه شعر، بیش از یک تصویر نمی‌بیند؛ اما شعر حافظ و آینه ذهن و زبان او چنین نیست، هر کس و از هر سمت و سویی و با هر دیدگاهی که به شعر او روی آورد و پرتو کلامش را طلب کند با تلالو سخن خواجه، دل و جانش نور باران می‌شود و رازهای نهان می‌شنود و سرانجام بر این نظر خواهد بود که: تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

به قدر بینش خود هر کس کند ادراک

(۲۹۴/۸)

صور خیال و عناصر زبانی، از زوایای مختلف در سخن خواجه ظاهر شده و او با شیوه‌های گوناگون به بیان هنرمندانه این عناصر پرداخته است.

حافظ پژوه معاصر، دکتر منوچهر مرتضوی می‌نویسد: هنر

□ گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست

نقش غلط مخوان که همان لوح ساده‌ایم

(۳۵۶/۷)*

نگارش منشآت و نوشته‌های دیوانی با اصطلاحات خاص خود، از عصر غزنویان آغاز شد. این نوشته‌ها انواعی داشت و نگارش هریک نیز به مناسبتی بود؛ از جمله: برخی را «اوراق سندی» می‌گفتند که مربوط بود به امور روزمره و مناسبات مالی، اقتصادی و اجتماعی میان مردم آن روزگار؛ گروهی را «اوراق صریحه» می‌نامیدند که شامل وکالت‌نامه، ضمانت‌نامه، وصیت‌نامه و امثال آن بود؛ سومین نوع آن را «اخوانیات» می‌نامیدند که دربرگیرنده نامه‌های دوستانه یا خانوادگی بود و غالباً جنبه ادبی هنری داشت و بیشتر نشانه اظهار دوستی و فضل افراد محسوب می‌شد؛ گروه چهارم نامه‌هایی بود که بین دبیران و شاهزادگان مبادله می‌شد و به آن «سلطانیات» می‌گفتند؛ پنجمین نوع آن نامه‌هایی بود که در دستگاه اداری و در اصطلاح دیوانسالاری آن دوره در «دیوان» نوشته می‌شد که آن‌ها را «دیوانیات» می‌نامیدند.^۱ در متون مختلف نظم و نثر، بسیاری از اصطلاحات دیوانی به کار رفته است که گذشته از معنی مشهور و لغوی، از جنبه هنری و آراستن کلام نیز مورد توجه سخنوران بوده و شاعران، هنرمندان آن‌ها را در اشعار خود به کار برده و با به کار گرفتن معانی چندگانه و ابهامی برای هریک از آن‌ها، به لطف سخن خود افزوده‌اند.

از دبیران، در شرح اشعار، غالباً این شیوه متداول بوده که شارحان از دیدگاه لغوی و لسانی به بررسی کلام سخنوران می‌پرداختند و بیش از همه در پی «معنی» شعر بودند تا جنبه‌های هنری و زیبایی شناسانه؛ و به ترفندهای هنری و شگردهای خاص و شاعرانه و سحرآفرینی آنان در سخن کمتر نظر داشتند؛ حال آنکه آگاهی از چند و چون سخن و به کارگیری عناصر زبانی و هنری و شیوه و اسلوب بیان سخنور بسیار لذت بخش است و لطف کلام را مضاعف می‌سازد.

در این باره گفته‌اند: اگر تنها به معنی توجه داشته باشیم، توضیح درباره‌ی سخنان انوری و حافظ یا **کلیله و دمنه** و **مرصادالعباد** همانند خواهد بود. آیا منوچهری و انوری از نجوم همان استفاده کرده‌اند که ابوریحان در التفهیم کرده است؟ ادبیات، تنها معنی نیست؛ بحث چه‌گونگی ارائه معنی است. ادبیات بحث لغوی و دستور نیست، بحث چه‌گونگی استفاده از لغات و تصرف در دستور و تحکّم زبان است. عقیده دارم که به موازات توجه به «چه گفتن» باید به «چه گونه گفتن» هم که منجر به شناخت ماهیت ادبیات و سبک ادبی است،

شاعری حافظ در به کاربردن «این و آن» مضمون و مفهوم نیست بلکه در شیوهی خاص بیان و طرز ارائه مطلب است. شاید مایه‌ی باده‌ی حافظ نیز چون دیگر باده‌های کهن از خون رزان باشد ولی افیون هوش ربایی که دست نبوغ وی در این باده افکنده باده‌ای ممتاز از دیگر باده‌ها به وجود آورده است.^۴ بی‌گمان هیچ شاعر دیگری در این ویژگی به قدرت کلام حافظ نرسیده است.

به کاربردن اصطلاحات دیوانی در شعر، در گذشته امری مرسوم و از عصر غزنویان و روزگار مسعود سعد سلمان، در قرن پنجم، شیوه‌ی متداول بوده این اصطلاحات به مناسبت‌های مختلف، در کلام شاعران وارد شده است؛ از جمله مسعود سعد در شکواییه‌ی می‌گوید:

تا پیرهن عمل ببوشیدم بگرفت قضای بد گریبانم^۵
در این بیت واژه «عمل» علاوه بر معنی مشهور، مفهومی اصطلاحی و دیوانی نیز دارد و به معنی عامل و کارگزار حکومت به کار رفته؛ یعنی حاکم و مأمور وصول مالیات و به طور کلی به مأمور دیوانی مخصوصاً آن که مأمور جمع‌آوری و تحصیل مالیات و خراج است، گفته می‌شده است^۶ و مربوط است به روزگاری که شاعر به کار دیوانی اشتغال داشت. با آن که مسعود سعد سلمان در مقایسه با برخی از شاعران دیگر، از قدرت بیان قوی برخوردار است، اما همین اصطلاح در شعر حافظ با تعریضی زیبا و طنزی هنرمندانه در افشای حال دیوانیان و عاملان عمل از دست داده و عالمان بی‌عمل، بسیار زیبا بیان شده است.

نه من زبی عملی درجهان ملولم وبس

ملالت علما هم ز علم بی عمل است

(۴۶/۳)

بسیاری از اصطلاحات دیوانی مانند: نشان، رقم، عهد، پروانه و... بارها در شعر حافظ در معانی لغوی و نیز در معنی اصطلاحی به کار رفته و کم‌تر اصطلاحی را می‌توان یافت که فقط در یک معنی، نقش آفرین باشد. خواننده شعر حافظ بی‌گمان باید مراقب این نکته باشد که علاوه بر معنایی که در زبان متعارف و با معنی رایج و قابل درک همگان، برای هر یک از مفردات کلام وجود دارد چه بسا، در قالب روابط آشکار و پنهان معانی و مفاهیم، کلمات به صورتی هنرمندانه با هم ترکیب شده باشند که توجه به ساخت و معنی درونی آن‌ها مورد توجه شاعر بوده و آگاهی از آن، عروس سخن را زیباتر جلوه می‌دهد؛ هر چند این امر به اصطلاحات دیوانی نیز مربوط نباشد در بیت:

گرباد فتنه هر دو جهان را بهم زند

ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست

(۲۶/۶)

تناسبی زیبا عناصر درونی و بیرونی شعر را به یکدیگر گره زده است. بدین معنی که ویژگی آشکار باد، برهم زدن وضع ثابت است و نیز موجب خاموشی چراغ می‌شود. دیگر آن که منتظران، با چراغ در راه به انتظار دوست می‌ایستند و چه بسا چراغ انتظار کشنده به راه دوست، در اثر تندباد خاموش شود و شاعر از چشمان منتظر، چراغی ساخته که راه دوست را روشن می‌کند و بی‌صبرانه در انتظار دیدار اوست؛ این که حافظ در این بیت چه گفته، برای همگان به آسانی قابل درک است. اما این که چه‌گونه گفته است و کلمات به چه ترتیب در پیوند با یکدیگر، ایمازی هنری و تصویری بدیع خلق کرده‌اند خود امری دیگر است. بر همین اساس است که خواننده شعر حافظ با دست

یابی به «چه‌گونه گفتن» شیرینی کلام را به مذاق جان می‌چشد و در برابر آن همه زیبایی، جان عزیز خود را به «نوا»^۷ می‌فرستد.

از میان خیل عظیم کلمات و اصطلاحاتی که در کارگاه خیال حافظ، جلوه نموده، شارحان، بسیاری از آن‌ها را به شرح گفته‌اند. به نظر می‌رسد برخی از واژه‌ها و اصطلاحات، قرن‌ها به‌دل سپردن به مهر یک معنی، آشنای ذهن‌هاست؛ حال آن که دقت در معانی مختلف بعضی نوشته‌ها و آثار مکتوب باقی مانده مربوط به پیش از عصر حافظ، یا در روزگار او، هنر آفرینی او را به خوبی می‌توان دید و آشکار می‌شود که با خارج شدن از طیف معنی رایج و مرسوم و توجه به کاربردهای مختلف کلمات، بس نکته‌های بدیع در آیین تصور شاعر می‌توان یافت و به گفته انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود

یکی چنان که در آیین تصور ماست^۸

شگفت آن که در نقش‌بندی‌های منحصر به فرد در کارگاه خیال حافظ، گاهی چند اصطلاح در شعر حضور آشکار دارد و این حضور را که گاهی به صورت توالی است، در هر مقوله‌ای اعم از موسیقی و طب و نجوم و... به‌وضوح می‌توان دید. این ویژگی، یعنی به‌کارگیری گروهی اصطلاحات، منحصر به یک مقوله خاص نیست. در این نوشته به چند مورد از اصطلاحات دیوانی در شعر خواجه اشاره می‌شود.

صاحب دیوان ماگویی نمی‌داند حساب

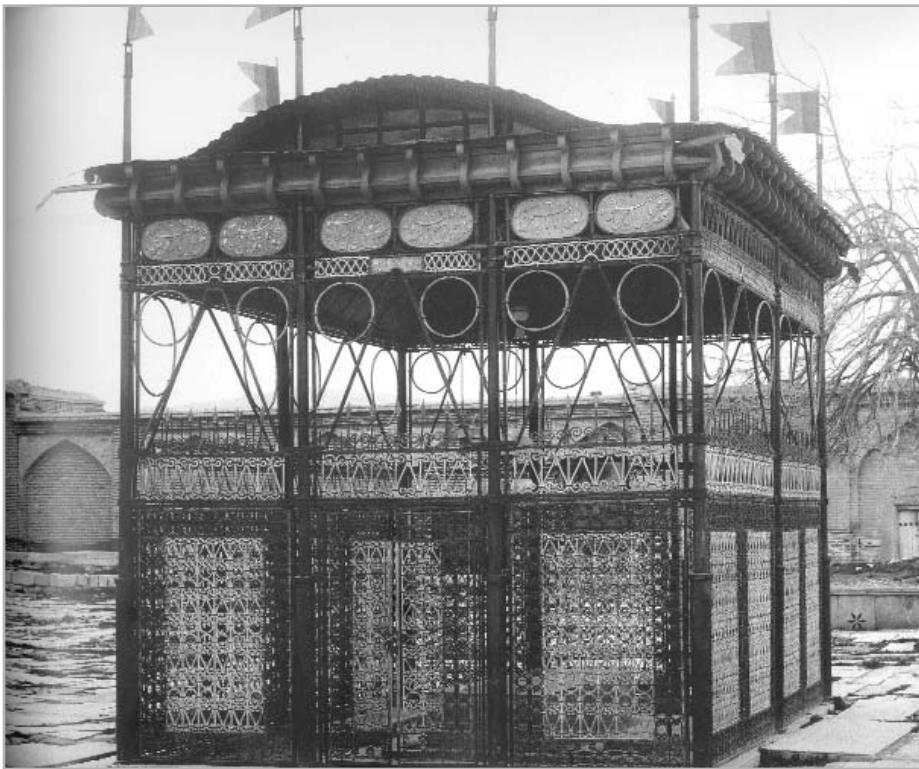
کاندیرین طغرا نشان حسبه لله نیست

(۷۲/۶)

در این بیت، پنج اصطلاح دیوانی آمده است که دو اصطلاح آن، یعنی صاحب دیوان و یکی از مناصب دیوانی حساب در دو معنی ایهامی به ترتیب یکی علم حساب و دیگری روز حساب و قیامت، روشن و واضح است. اما سه اصطلاح دیگر، یعنی «طغرا، نشان و حسبه لله» بسیار هنرمندانه به کار گرفته شده است و به رغم آشکار بودن معنی مشهور آن‌ها، با زیبایی خاصی در معانی بدیع هنری در بلور کلام خواجه درخشش پیدا کرده‌اند.

در وجه تسمیه «طغرا» فرهنگ‌ها، معانی مختلف ذکر کرده‌اند، اما شرح و توضیح زنده یاد عباس اقبال آشتیانی جامع‌تر از توضیحات دیگران است، می‌نویسد: اصل ترکی این کلمه به صورت طورغای یا طرغه بوده و به معنی خطی قوسی، یعنی خطی که شکل کمان باشد. پس از داخل شدن این لفظ در فارسی و عربی بر اثر قلب مکانی در دو حرف از حروف آن و مختصر تحریفی به شکل طغری یا طغرا معمول گردیده است؛ این اصطلاح ظاهراً از عصر استیلای ترکمانان سلجوقی شیوع یافته و «طغرا» در آن ایام خطی بوده است که بر صدر فرمان‌ها بالای «بسم الله» می‌نوشته‌اند و به شکل قوسی شامل نام و القاب سلطان وقت و آن در حقیقت، حکم امضا و صحه پادشاه داشته و تا فرمانی به طغرا نمی‌رسیده، صاحب اعتبار نمی‌شده و استعمال یک طغرا فرمان یا یک طغرا برات کم کم بدون هیچ قید و معذوری، معنی منشور و فرمان پیدا کرده است.

در این توضیح، چند نکته قابل توجه وجود دارد که با دست یافتن به معانی مختلف طغرا، چه‌گونه گفتن در شعر حافظ، روشن تر نشان داده می‌شود. نخست آن که معلوم می‌شود «طغرا» علاوه بر شکل قوسی و هنرنمایی خطاطان در نوشتن القاب بر صدر نامه‌ها، حکم



بقعه‌ی حافظ در ۱۳۱۹ق اهدایی شاهزاده ملک منصور شاع السلطنه والی فارس (پسر مظفرالدین شاه):

به عهد خسرو عادل مظفرالدین شاه / به امر زاده‌ی آزاده‌اش ملک منصور /
بُد از هزار و سه صد نوزده فزون کاورد / شعاع سلطنه این طرفه بقعه را به ظهور

شایان ذکر است اصطلاح دیوانی «توقیع» را که هیچ‌گاه در شعر حافظ به کار نرفته، معادل و هم معنی «نشان» دانسته‌اند و در لغت‌نامه‌ها به معنی نشان‌گذاردن و نوشتن عبارتی در پای نامه و کتاب و همچنین به مطلق دست‌خط و نوشته یا امضای سلطان نیز معنی شده است. در اشعار مختلف «توقیع» در معنی حکم و فرمان الهی آمده است.

خلق باری کیست کامرزد گناه بندگان

بنده را توقیع آمرزش ز یزدان آمده^{۱۱}

زان که لولاک است بر توقیع او

جمله در انعام و در توزیع او^{۱۲}

از عصر غزنویان به بعد، به دست خط شاهان در حاشیه یا در پایین فرمان‌ها و مکاتیب، توقیع می‌گفتند و در تاریخ بیهقی مکرر این معنی آمده و دارای انواعی بوده از جمله: منشور توقیعی، مثال توقیعی و ... نماز دیگر این روز به ایوان ما آمد با نوشتگین و نامه‌ها ستد و منشوری توقیعی تا جمله اسباب و ضیاع او را به سیستان و جای‌های دیگر فروگیرند...^{۱۳} و امیر در باب وی مثال‌های توقیعی فرمود و نامه‌ی نیشتم من که بوالفضلم و وی برفت.^{۱۴} بنابر شواهدی که در آثار تاریخی گذشته آمده می‌توان دانست که رفته‌رفته لفظ «توقیع» به نوشته و احکام کتبی شاهان اطلاق شده است. ابن خلدون در مقدمه رحله خود به این معنی اشاره دارد. او می‌نویسد: یکی از پایگاه‌های دیگر نویسندگی، توقیع است و آن‌چنان است که کاتب در حضور سلطان، هنگامی که مجالس فرمان دادن و حل و عقد امور تشکیل

امضا و صحه پادشاه نیز داشته که وقتی بر نوشته‌ی نقش می‌شده صاحب اعتبار می‌گشته، دیگر اینکه در معنی مجازی به مطلق فرمان و منشور سلطان هم گفته شده است.

در عصر ایلخانان، این اصطلاح کم‌تر به کار رفته و به جای آن دو اصطلاح «توقیع و نشان» بیش‌تر معمول بوده است. آنان ابتدا چون سلجوقیان، طغرا را به صورت عبارت و ترکیب با جمله عربی، برنامه‌های خود نقش می‌کردند. به عنوان مثال می‌توان از طغرای سلطان ابوسعید بهادرخان که در فاصله سالهای (۷۱۶-۷۳۶ هجری) در فارس حکمران بود به صورت «العزة لله» در آغاز فرمان‌های او یاد کرد. ۱۰ که شرح آن در این نوشته خواهد آمد.

کلمه «نشان» با بسامدهای مختلف، قریب چهل بار در اشعار حافظ به کار رفته که بیشتر در

همان معنی مشهور و آشنا به ذهن همگان است و نه در معنی اصطلاحی و دیوانی و از توضیح بی‌نیاز است از جمله در ادبیات:

تا زمیخانه و می‌نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
(۲۰۱/۱)

نشان اهل خدا عاشقی ست با خوددار

که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم
(۳۵۰/۵)

همین واژه، در برخی از ابیات با کلماتی همراه است که معنی آن

از قول مشهور خارج و به قلمرو ایهام وارد می‌شود.
برات خوش دلی ما چه کم شدی یا رب

گرش نشان امان از بد زمان بودی
(۴۳۳/۵)

تناسب و همراهی اصطلاح دیوانی «برات» به معنی نوشته‌ی که از خزانه زر دریافت کنند و نیز به معنی کلی حواله یا هر مکتوبی که از جانب دیوان برای کسی نوشته شود و یا در مفهوم خاص خود، یعنی هر حواله و «واردی» معنوی از هرگونه که باشد و طی حکم یا فرمان و امر یا عنایتی خاص به کسی که شایستگی دریافت آن را دارد می‌رسد، با کلمه «نشان» که در این بیت در معنی حکم و فرمان نیز به کار رفته معنی را روشن‌تر می‌سازد و صورت هنری خود را نمایان می‌سازد به ویژه آن که در امان بودن از بد زمان را نیز به همراه داشته باشد و در امان بودن نیز، نتیجه منطقی حکم و فرمان نافذ است.

می‌شود، می‌نشیند و احکام و دستورهایی را که پادشاه با موجزترین الفاظ بر وی القا می‌کند، در نامه‌ها و شکایات می‌نویسد.^{۱۵}

بنابر این می‌توان دانست که الفاظ «توقیع و نشان» مترادف یک‌دیگر کار رفته‌اند و ذکر هر یک، معنی دیگری را به خاطر آورد.

همه‌ی توقیع (نشان)‌ها که از گذشته بر جای مانده و شواهدی از برخی آن‌ها موجود است با نام مبارک «الله» همراه بوده و در بیش‌تر آن‌ها کلمه جلاله «الله» در اول و در برخی در میان عبارت وارد شده است که این امر بیش‌تر به عصر غزنویان مربوط است؛ از جمله نشان سلطان محمود غزنوی به صورت «الله هوالمحمود» است، سلطان ابراهیم فرزند سلطان مسعود عبارت «بالله الکریم یثق ابراهیم» را طغرای خود ساخته بود و فرزندش مسعود بن ابراهیم، عبارت «سعد بالله» و بهرامشاه نیز «اعتصم بالله بهرامشاه» را توقیع خود قرار داده بودند.

در نشان سلاطین سلجوقی، تغییری مشاهده می‌شود به این صورت که آن‌ها واژه «الله» را بر خلاف امرای غزنوی که در آغاز توقیع می‌آوردند، اینان در آخر عبارت نشان خود آورده‌اند، مانند نشان طغرل سلجوقی که در عبارت «اعتمادی علی الله» و نشان آلب ارسلان به صورت «اعتصمت بالله» و نشان سلطان سنجر به صورت «اعتضدت بالله» آمده است.^{۱۶}

پس از استیلای مغولان و در پی آن در حکومت تیموریان، اصطلاح «توقیع» به عبارتی اطلاق می‌شد که به صورت «طغرا» می‌نوشتند که با گذشت زمان این دو اصطلاح نیز مجازاً به‌جای یک‌دیگر به‌کار رفته است و همین امر در عصر بهادرخان، عبارت «العزة لله» را طغرا و توقیع خود قرار داده بود و آن را قبل از «بسم الله الرحمن الرحیم» در نامه‌های خود می‌آورد.^{۱۷}

از دیگر امرای ایلخانی و تیموری، سجع‌های مختلف از مهرهای آنان باقی‌ست که یا به خط چینی‌ست مانند مهر ارغون شاه (۶۸۳-۶۹۰ هجری) یا مانند مهر غازان خان (۶۴۹-۷۰۳ هجری) در نامه‌یی که به دربار واتیکان نوشته و اصل آن در موزه پاریس موجود است به خط اویغوری است.^{۱۸}

از این زمان تا عصر صفویان، نمونه‌یی دیگر مانند مهر ابوسعید بهادر در دست نیست؛ اما از شاه عباس صفوی نوشته و سجع چهار مهر باقی مانده که نخستین عبارت نوشته شده در بالای یکی از مهرها ترکیب «حسبی الله» است که جزیی از یک آیه قرآن کریم است^{۱۹} و در حاشیه مهر، دو بیت از مثنوی حدیقه حکیم سنایی نقش شده است. جانب هر که با علی نه نکوست

هر که گو باش من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بر در او

گر فرشته است خاک بر سر او^{۲۰}

پس از شاه عباس، سلاطین دیگر صفوی از جمله: شاه صفی، شاه عباس دوم و دیگران با تغییردادن خط و نوشته و شکل و اندازه مهر خود، همین صورت «حسبی الله» را نشان و توقیع خود قرار دادند.

با توجه به این قراین و شواهد می‌توان یقین داشت که آنچه در عهد صفوی در نقش مهرها مرسوم بوده به‌نوعی دیگر و با اندک تغییر به همان شیوه و رسم دیوان عصر تیموریان و روزگار حافظ است و همین امر روشن می‌سازد که صورت «حسبی الله» اگرچه گاهی در شعر برخی از شاعران به‌همان معنی لغوی و رایج به کار رفته مانند این

ابیات مسعود سعد سلمان:

بقات باد که عدل تو حسبه لله

به قمع جور ببرد اقتدار آتش و آب

بدم ناامید و زبان مرا

همه گفته جز حسبی الله نبود^{۲۱}

اما صرف نظر از واضح بودن این عبارت، یعنی «برای رضای خدا» در ابیات مسعود سعد و اشعار سایر سخنوران؛ به نظر می‌رسد که ذکر «حسبه لله» به نقش نگین یا مهر امیر و سلطانی اشاره می‌کند. از توضیحات سودی بسنوی شارح اشعار حافظ، چنین استنباط می‌شود که این نشان، در بخش‌های دیگری از قلمروهای حکومتی مسلمانان، از جمله در روم شرقی رایج بوده و سلاطین مسلمانی که هم زمان با صفویان یا اندکی پیش از آنان در متصرفات شرقی رومیان که به «روم» مشهور است، حکومت می‌کردند به‌همان صورت یا با اندک تغییر این نشان را در نقش مهر و نگین خود داشته‌اند.

سودی می‌نویسد: در روم در احکامی که در زمان سلاطین سالغه نوشته می‌شد دیده‌ام که فقط «حسبه» را می‌نوشتند و کلمه «الله» را نمی‌نوشتند.^{۲۲} دکتر حسینعلی هروی در شرحی که بر اشعار حافظ نوشته سخن سودی را با توضیح بیش‌تری نقل کرده و این نکته را اضافه نموده که: این کلمه را بر مهری حک کرده بودند و بر بالای طغراهایی که برای انعام و بخشش صادر می‌شد در گوشه چپ می‌زدند و به آن نشان «حسبه لله» می‌گفتند، پس نشان «حسبه لله» در بیت، به دو معنی آمده: یکی مهر و نشان و دیگری، اثر و نشانه از «حسبه لله»^{۲۳} شارح دیگری نیز به همین معنی توجه نموده و معنی جمله را فراتر از معنی لغوی و ظاهری نشان داده و معلوم می‌شود که عبارت «حسبه لله» در مناسبات دیوانی، سخنی آشنا و مورد قبول همگان بوده است.

عبدالرحمان ختمی لاهوری در شرح عرفانی غزل‌های حافظ در توضیح و شرح این بیت می‌نویسد: بدان که در زمان قدیم ملوک و سلاطین کریم، دو دفتر ترتیب می‌دادند، دفتری که در آن خرج ملازمان و حشم و خدم می‌نوشتند؛ بر فهرست آن، دفتر دنیا دست خط می‌کردند و دفتری که در آن خرج ملازمان و حشم و خدم می‌نوشتند؛ بر فهرست آن، دفتر دنیا دست خط می‌کردند و دفتری که در آن خرج اهل وظایف و اوقاف می‌نوشتند بر فهرست آن دفتر «حسبه لله» دست خط می‌زدند. تعریضی است در این بیت بر اهل وظایف و اوقاف که از در ملوک و سلاطین، رزق معین محسوب، مقرر دارند و بر آن اعتماد می‌آرند. یعنی صاحب دفتر تنخواه شما ای اهل وظایف، حساب می‌داند که از روی دفتر «حسبه لله» حساب نموده به شما تنخواه می‌دهد و پیش صاحب دفتر، تنخواه ما متوکلان، حساب نامعتبر و نامسموع است؛ یعنی بی حساب می‌دهد؛ زیرا که در این دفتر تنخواه ما نشان و علامت است خط «حسبه لله» نیست چه، آن غنی علی الاطلاق، مثل خود یا بهتری از خود ندارد که برای رضای او بدهد بلکه هرچه می‌دهد از راه فضل می‌دهد و فضل او از حد و حصر و حساب، بیرون است.^{۲۴} صرف نظر از دریافت کلی شارح که برای همه ابیات شرحی عرفانی و ذوقی ارائه می‌دهد در توضیح این بیت به نکته‌یی تازه اشاره کرده و آن نکته، این است که در زمره دفاتر دیوانی، دفتری به نام «حسبه لله» وجود داشته که در آن خرج اهل وظایف و اوقاف می‌نوشتند و البته حاصل بیت را با تعریض و طنز و کنایه ای بر اهل

وظایف و اوقاف متوجه می‌سازد. همین اشاره کافی‌بست تا بدانیم که «حسبه لله» علاوه بر درک معنی لغوی به‌نوعی اصطلاح دیوانی اطلاق می‌شده و شواهد دیگر دوره‌های بعد، این معنی را روشن‌تر نشان می‌دهد.

اگرچه به درستی از نام و نشان نخستین کسی که صاحب این مهر و نشان بوده آگاه نیستیم و نمی‌دانیم که این جمله، نقش مهر و نگین کدام سلطان و حاکم بوده و چه کسی اول بار، این عبارت از بر گوشه فرمان خود نقش کرده و اگر جنبه طنزگونه و کنایه‌ای آن را نیز در نظر نداشته باشیم که چندان بی‌ربط و دور از نظر نیست، می‌توان گفت صورت «حسبه لله» نشان و توقیع امیری صاحب نام در عصر حافظ یا اندکی پیش از آن بوده که بر صدر احکام و فرمان‌های آن امیر، نقش می‌شده و به سبب توجه به همین معنی ایهامی‌ست که کلام، حافظانه می‌شود.

اصطلاح دیگری که در شعر حافظ، موهم چند معنی است، اصطلاح دیوانی «رقم» است این اصطلاح به دو صورت کتبی و شفاهی، کاربرد داشته است. اگر چه شواهد در مکاتبات دیوانی و نوشته‌های به‌جا مانده مربوط به عصر صفویان است، اما پیش از این تاریخ، یعنی در عصر حافظ و قبل از آن نیز در معنی منشور، مثال، فرمان و حکم درباره‌ی امری خاص به کار می‌رفته و به فرمان‌هایی که در عصر ایلخانان و به دستور آنان و با نقش و طغرای آنان صادر می‌شده، در اصطلاح «رقم» می‌گفتند.

«رقم» اقسامی داشته، از جمله: رقم نامه، رقم خلعت، رقم مواجب، رقم بروات، رقم انتصابات و رقم مستمری و در همه این ترکیبات «رقم» در معنی حکم و فرمان است.

از لحاظ تهیه و تدوین و صدور «رقم» به نوشته تذکره الملوک، سه نوع «رقم» می‌شناسیم: یکی رقم دفتری، دیگر رقم بیاضی و سوم رقم بالمشافهه. مینورسکی احتمال می‌دهد که رقم دفتری، فرمانی باشد که از دست نوشته‌ها و مسوده‌ها صادر شده باشد؛ رقم بیاضی، فرمانی بوده که مستقیماً به امر شاه پاکت‌نویس می‌شده؛ رقم بالمشافهه، حکم شفاهی و به اصطلاح امروز، حکم زبانی پادشاه بوده است.^{۲۵}

اقسام «رقم» در مکاتبات دیوانی و معانی مختلف آن در متون نظم و نثر بیش از این تقسیم بندی است؛ اما باتوجه به معانی گوناگون آن و نوع ترکیب و همراهی کلمات دیگر با آن، اقتضا دارد که در برخی ابیات حافظ، به حکم و دستوری که از جانب امرا و سلاطین صادر می‌شده نیز اطلاق شود با آن که در برخی ابیات خواجه، واژه «رقم» در ترکیب واژگانی و لغوی معانی اصطلاحی و ادبی خاصی به وجود آورده مانند: رقم مهر، خوش رقم، رقم مغلطه، رقم سود و زیان، رقم کردن و ... که بیشتر جنبه ترکیبی و لغوی دارد و به عنوان اصطلاحی دیوانی کمتر در شعر به کار رفته؛ اما در بعضی ابیات، در کنار معنی رایج و مشهور آن به کاربرد دیوانی آن به طور خاص توجه شده که دقت نظر به مفهوم و پیام آن، در زنجیره کلمات دیگر، بسیار شگفت‌انگیز و قابل تأمل است؛ زیرا واژه‌ها چنان در معنی یک‌دیگر؛ یا هریک به جای دیگری و با هزار و یک ترفند و شگرد هنری و شاعرانه به تار و پود یکدیگر بافته شده و ساخته و پرداخته شده اند که از هر زاویه و با هر معنی و تفسیری هریک از آن‌ها را توجیه یا معنی کنیم از معنی موردنظر، روی بر نمی‌تابد و همین نکته، نشانی از نبوغ بی نظیر حافظ، در قلمرو شاعری است، در بیت زیر به آسانی نمی‌توان «رقم» را بر

کرسی یک معنی آن هم معنی مشهور لغوی نشاند.

آن جوانبخت که می‌زد رقم خیر و قبول

بنده پیر ندانم ز چه آزاد نکرد

(۱۳۸/۳)

معلوم است که آزادی در گرو فرمان است؛ آن هم فرمان خیر و قابل قبول و به خیر و صلاح اسیر و بندی؛ و با این توضیح می‌توان گفت «رقم زدن» در بیت مزبور، به معنی فرمان آمده و صدور حکم در پی دارد البته حکمی که در جهت خیر و آزادکردن بنده است. دو کلمه «نقش و رقم» را خواجه به گونه‌ای سحرانگیز در چند غزل دیگر، با ظریف‌ترین صورت و معنی بازآفرینی کرده است در بیت:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات!

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

(۴۷۲/۶)

زیباترین صورت همراهی این دو کلمه آمده آن هم در یک بیت و هر کدام در مصرعی که بار معنی آن مصراع را به دوش می‌کشد و دلکش تر از آن، حضور سه کلمه نقش، رقم و نشان است در غزلی به مطلع:

رسید مژده که آیام غم نخواهد ماند

چنان نماندوچنین نیزهم نخواهد ماند

(۱۷۶/۱)

اگرچه هریک از ابیات غزل در محور افقی به‌طور مستقل، پیام و تصویری زیبا دارد، اما مجموعه ابیات در محور عمودی از سرکشی و نافرمانی زورمداران و صاحبان احکام ظالمانه و از جور و ستم شکایت دارد و به همین سبب، شاعر از احکام ناروا در فریاد و فغان است. در دو بیت این غزل، الفاظ «نقش، رقم، نشان» هریک از جهتی بیانگر معنی مشهور و لغوی خود هستند و از این حیث، ابیات به زیبایی هرچه بیشتر معنی می‌شود؛ اما به نظر نمی‌رسد که خواجه به آسانی این الفاظ خوش نقش و نگار و نقش‌پذیر را فقط در یک معنی به کار برده باشد و آن‌ها را در طیف رنگارنگ و خصیصه هنری خود، یعنی ایهام وارد نساخته باشد و هنرمندانه از هریک از این سه کلمه، معنی و مقصود حکم و فرمان را اراده نکرده باشد.

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

که بر صحیفه‌ی هستی رقم نخواهد ماند

(۱۷۶/۴)

در بیت بالا، لف و نشر زیبایی که شکر را به نیک و شکایت را به بد، مربوط می‌سازد از چه چیز حکایت دارد؟ توجه به مفاهیم و معانی محور عمودی غزل، یعنی چنان نماند و چنین نیز نماندن و خاکسار شدن در نظر یار و همگان را به شمشیرزدن و راندن مگر نه آن است که فریاد و فغان از ناجوانمردی‌ها و ظلم و جور است و شکایت از فرمان‌ها و احکام جابرانه و نابخردانه؟ و در معنی حکم و فرمان نیز در مصراع دوم این بیت آمده است:

به نوک خامه رقم کرده‌ی سلام مرا

که کارخانه دوران مباد بی رقمتم

(۹۸/۲)

از میان بیت‌های متعددی که واژه «رقم» در آن‌ها به معنی ایهامی حکم و فرمان به کار رفته هریک نکته‌های بدیع و هنری می‌توان یافت و به یقین نمی‌توان گفت کدام بیت برتر و کدام یک فروتر است

و چه امتیازی بی‌نیی را از بیت دیگر درخشان تر و ممتازتر می‌سازد، اما توجه به هم‌نشینی «رقم» با واژه «نقش» که بسیار هنرمندانه در کنار یک‌دیگر آمده و همراهی این دو اصطلاح، در کلام خواجه موجب حیرت می‌شود از جمله در بیت:

در آب و رنگ رخسارش چه خون خوردیم و جان دادیم

چو نقشش دست داد اول رقم بر جان سپاران زد
(۱۴۹/۷)

نقش در فرهنگ‌ها با معانی مختلف آمده و از جمله کلماتی است که در شعر حافظ، کاربرد فراوانی دارد و با بسامدهای گوناگون بیش از هفتاد بار به کار رفته و در هر کاربردی، در معنی تازه‌یی وارد ساخت جمله شده است مانند: نگار جامه، مثل و مانند، نشان و اثر، خلقت و هیات آفرینش، تصویر و ... اما هنرمندی شاعر در

به‌کارگیری صورت ترکیبی «نقش دست دادن» است

که با ایهامی چندگانه، نبوغ هنری خود را نشان

داده است. این ترکیب و عبارت را از زوایای

مختلف می‌توان در بیت موردنظر و با کلمات

دیگر، معنی کرد از جمله: یک بار در معنی

نقش چهره و صورت ترسیم کردن و

به‌دست کسی سپردن، دیگر در معنی حکم

و فرمان نوشتن و آن حکم و نوشته،

به‌دست کسی دادن و سوم در معنی بردن

در بازی «نرد یا داو» بر وفق مراد آمدن و

«تاس» بر وفق مراد نشستن و دور

گردون بر وفق مراد گشتن و توفیق

یافتن و به‌هنگام قدرت، حکم

صادر کردن و فرمان قتل عاشق

و فدایی را صادر کردن و

به‌دست او دادن که این

معنی اخیر، در ابیات

موردنظر، درخشش

چشمگیری دارد و

بی‌گمان هیچ شاعر

دیگر در قلمرو شعر

فارسی، چنین

احاطه‌یی بر کلام از

خود نشان نداده

است. ■

منابع و مأخذ

* شماره‌های داخل پرانتز ذیل هر یک از ابیات، براساس دیوان حافظ به تصحیح دکتر پرویز نائل خانلری است، شماره سمت چپ شماره غزل و سمت راست شماره بیت می‌باشد.

۱- مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی، جهانگیر قائم مقامی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ص ۴۳.

۲- زندانی نای، برگزیده اشعار مسعود سعد سلمان، دکتر سیروس شمسیا، انتشارات سخن، صص ۲۷۸-۲۸۸.

۳- عنوان مقاله‌یی از امیری فیروز کوهی، مجله‌ی یغما، سال بیستم، ۱۳۴۷ صفحات ۵۳۲ و ۵۹۷.

۴- مکتب حافظ، دکتر منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۴۴۳.

۵- دیوان مسعود سعد سلمان، دکتر مهدی نوریان، انتشارات کمال، ص ۴۳۹.

۶- اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، دکتر حسن انوری، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵، ص ۱۰۴.

۷- جمله‌ی آخر برگرفته از این بیت حافظ است:

تا لشگر غمت نکند ملک دل خراب جان عزیز خود به نوا می‌فرستم

«نوا» به معنی گروگان و ...

۸- دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی جلد اول، ص ۴۱.

۹- مجموعه‌ی مقالات عباس اقبال آشتیانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات خیام، ۱۳۵۲، صص ۵۳۳-۵۳۵.

۱۰- مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی، ص ۱۸۷.

۱۱- دیوان اشعار خاقانی، به کوشش دکتر حسین نخعی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۳۶، ص ۳۳۷.

۱۲- مثنوی معنوی، دکتر محمد استعلامی دفتر ششم، انتشارات زوآر، ص ۱۰۱.

۱۳- تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ص ۵۲۸.

۱۴- همان مأخذ، ص ۶۵۱.

۱۵- مقدمه‌ی ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، ص ۴۷۱.

۱۶- اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۱۷۵.

۱۷- مقدمه‌یی بر شناخت اسناد دیوانی، ص ۱۸۷.

۱۸- همان مأخذ، ص ۱۸۷. (زبان اویغوری یکی از شعب زبان ترکی مغولی است که قوم اویغور بدان تکلم می‌کرد و با ورود مبلغان عیسوی از ایران به کشور اویغور، یکی از شعب خط سریانی در میان آن قوم رایج شد و این قوم کم‌کم زبان ترکی مخصوص خود را به آن خط که به خط اویغوری معروف شد نوشتند (فرهنگ معین).

۱۹- آیه ۱۲۹ از سوره توبه و آیه ۳۹ از سوره زمر.

۲۰- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، حکیم سنایی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه، چاپ چهارم، صفحات ۲۶۱ و ۲۰۷.

۲۱- دیوان مسعود سعد سلمان، نک: مأخذ شماره ۵، جلد اول، ص ۴۲ و جلد دوم ص ۸۵۹.

۲۲- شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، چاپ هفتم، مجلد اول، ص ۴۵۴.

۲۳- شرح غزل‌های حافظ، دکتر حسینعلی هروی، نشر سیمرغ، مجلد اول، ص ۳۲۷.

۲۴- شرح عرفانی غزل‌های حافظ، تصحیح و تعلیقات بهاء الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین، نشر قطره، ۱۳۷۶، جلد اول، ص ۴۶۱.

۲۵- مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی، ص ۲۷۶ به نقل از تذکره الملوک صفحات ۶ و ۲۶.

